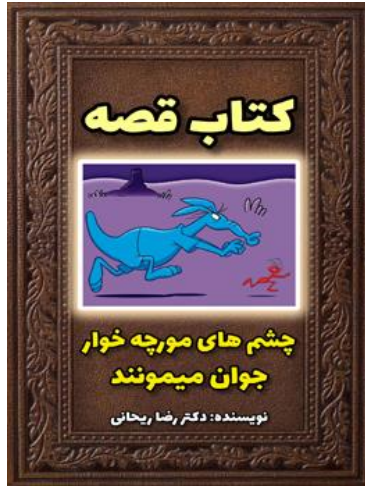


به نام خدا

قصه چشم های مورچه خوار جوان میمونه

نویسنده: دکتر رضا ریحانی | درمانگر مجاز آیسفت کانادا

ویژه کودکان ۴ تا ۹ سال



هدف: قصه چشم های مورچه خوار جوان میمونه به کودکان می آموزد که صدای چشم های خود را بشنوند و به خوبی از آنها مراقبت کنند.

روزی روزگاری در یک بیابان پهناور، مورچه خوار بازیگوشی زندگی میکرد. همه جانوران آن بیابان، مورچه خوار کوچک بازیگوش را «آکین» صدا میزدند. آکین مثل همه مورچه خوارها دنبال غذایش میگشت. غذای مورچه خوارها بسیار کوچک و ریز است. به همین دلیل، برای یافتن غذای شان باید با دقت همه جا را خوب نگاه کنند.

آکین به همراه پدر و مادرش هر روز به دنبال غذا میرفت. اما هر چقدر که روزها میگذشت، او غذای کمتری پیدا میکرد. او هر روز بزرگتر میشد، اما غذای بسیار کمی میتوانست پیدا کند. تا اینکه یک روز، همانطور که دنبال غذا بود، چشم هایش سوخت. او چشم هایش را مالش میداد تا شاید سوزش چشم ها کمتر شود.

کم کم خورشید در پشت کوه ها پنهان میشد. هوا لحظه به لحظه تاریک تر میشد. و آکین و پدر و مادرش به خانه برگشتند. همین که وارد خانه شدند، آکین فوراً سراغ گوشی اش رفت. گوشی را برداشت و شروع کرد به بازی کردن. اما هر چقدر بازی میکرد، سوزش چشم هایش بیشتر میشد.

آکین در حال بازی بود و چشم هایش را مالش میداد که بتواند بهتر ببیند. ناگهان مادر وارد اتاق شد. آکین را دید که مشغول بازی است. به او گفت: «پسر! تو امروز هیچ غذایی نتوانستی پیدا کنی. من حواسم بهت بودا. همش چشماتو میمالیدی. میدونی چرا چشمات داره ضعیف میشه و میخاره؟». آکین کمی فکر کرد و گفت: «فکر کنم هر چی بزرگتر میشم، چشمام پیرتر میشن!».

مادر خنده اش گرفت و جواب داد: «آره درسته! انگار چشمات دارن پیر میشن. اما میدونی چی باعث شده که چشمات پیرتر بشن؟ اگه زیاد از چشمات کار بکشی و همش به گوشی خیره بشی، چشمات زود پیر میشن. وقتی پیر بشن خوب نمیتونی جایی رو ببینی و همیشه اذیت میشیو میدونی چشمات چطوری ازت کمک میخوان که پیر نشن؟».

آکین خیلی تعجب کرد و فوراً گفت: «نه! چطوری؟». مادر گفت: «هروقت که یکم پیر میشن، میخارن و اشک میریزن و میسوزن تا بهت بگن بهشون کمک کنی». آکین گفت: «چطور کمک کنم؟». مادر جواب داد: «نباید خسته شون کنی و همش ازشون کار بکشی. برای این هم باید کمتر با گوشی بازی کنی».

آکین تصمیم گرفت که به چشم هایش کمک کند تا همیشه جوان بمانند. او خیلی کمتر با گوشی بازی میکرد و روز به روز چشم هایش جوان تر و قوی تر میشدند. حالا او از اینکه نمیتوانست غذای بیشتری ببیند و پیدا کند هم خیلی خوشحال بود و پدر و مادرش به او افتخار میکردند که توانسته بود به چشم هایش کمک کند.

سوالاتی که باید پرسید

سوالاتی که در پایان قصه می پرسید، اثربخشی قصه را افزایش می دهد. نبوغ خفته پیشنهاد می کند در پایان قصه سوالات زیر را از فرزندتان پرسید:

- چرا آکین نمیتوانست غذای بیشتری پیدا کند؟
- فکر میکنی وقتی آکین نمیتوانست غذای بیشتری پیدا کند، چه حسی داشت؟
- آکین چگونه باید به چشم هایش کمک میکرد تا جوان بمانند؟
- تو چطوری میتوانی به چشم هایت کمک کنی تا جوان بمانند؟